

روژنه

گفت‌وگو با کتابون خوشابی درباره فرزندسالاری و اعتماد به نفس

در خانواده‌های فرزندسالار خشونت و پر نحر کی دیده می‌شود

● خانواده‌هایی که به جای والدینی دانا و مقتدر، فرزندان در آنها برای کوچک‌ترین اتفاقات خانواده هم اظهار نظر و در واقع اعمال نظر می‌کنند، این روزها خیلی زیاد در جامعه ایرانی دیده می‌شوند. اما آیا این فرزندان اعتماد به نفس بالایی دارند و آیا نسلی که از این فرزندان تشکیل می‌شود، نسل موفق‌تری است؟ با دکتر کتابون خوشابی، روانپزشک کودک و نوجوان در این مورد گفت‌وگو کرده‌ایم:

❧ **آیا شیوع فرزندسالاری می‌تواند در خانواده‌های ایرانی به تربیت نسلی منجر شود که اعتمادبه‌نفس بالایی دارند؟**
آیا اساساً می‌توان رابطه‌ای معنادار میان فرزندسالاری و اعتماد به نفس نسل بعد برقرار کرد؟

به هیچ‌وجه این‌گونه نیست. اگر ما بخواهیم در مورد خانواده‌های فرزندسالار صحبت کنیم و اینکه روش‌های تربیتی آنها آیا منجر به اعتماد به نفس بالا در فرزندان می‌شود یا نه، باید به سبک‌های فرزندپروری اشرارای دانت باشیم. ما معمولاً سبک‌های فرزندپروری را این‌گونه می‌بینیم: در بسیاری از مواقع ممکن است روش تربیتی مستبدانه باشد، یعنی پدر و مادر انتظار فرمانبرداری و اطاعت بی‌چون و چرا از فرزندان دارند. فرزندان‌ی که در این‌گونه خانواده‌ها بزرگ می‌شوند، به نوعی دچار شخصیت انفعالی هستند و معمولاً از دیگران اطاعت می‌کنند، فرمانبردار هستند و حرف‌نشوی کامل دارند، در این‌گونه خانواده‌هایی که این‌گونه روش‌هایی دارند، بچه‌ها به صورت خودرو بار می‌آیند و افراد و اعضای خانواده در کنار هم به صورت هم‌خانه زندگی می‌کنند و والدین هیچ کنترلی روی فرزندان ندارند و معمولاً نسبت به مسائل و نیازهای مشکلات آنها ممکن است که عکس‌العمل مناسبی نشان ندهند. از طرف دیگر خانواده‌هایی وجود دارند که روش تربیتی آنها سهل‌گیرانه است. در این‌گونه خانواده‌ها، توزیع قدرت اشکال دارد. ما به طور طبیعی انتظار داریم که توزیع قدرت در خانواده دیده شود. در این حالت قدرت بر اساس سلسله‌مراتب خانواده تقسیم می‌شود. بر این اساس سرپرست خانواده باید قدرت بیشتری داشته باشد که در اغلب موارد پدر یا مادر در این جایگاه قرار می‌گیرند و در مورد فرزندان نیز بر اساس سن و نه بر اساس جنس، قدرت توزیع می‌شود. در حالی که در خانواده‌هایی که ذکر کردیم، توزیع قدرت اشکال دارد، در مورد خانواده‌هایی که روش تربیتی مستبدانه دارند، همیشه حرف اول و آخر را والدین می‌زنند، در خانواده‌ای بی‌تفاوت هیچ‌کس سرپرستی را بر عهده نمی‌گیرد، گاهی والدین این مهم را بر عهده می‌گیرند و گاهی فرزندان. در مورد روش‌های تربیتی سهل‌گیرانه یا خانواده‌هایی که سهل‌گیر هستند، توزیع قدرت به این صورت اشکال دارد که در این خانواده‌ها فرزندان حرف اول و آخر را می‌زنند. در خانواده‌هایی که فرزندسالاری و معمولاً همه تصمیم‌ها را فرزندان برعهده دارند، بر تحرکی و پرخشگری دیده می‌شود. این‌گونه کودکان معمولاً پرتوقع هستند چون به صورت ویژه با آنها رفتار می‌شود انتظار زیادی از جامعه اطراف خود دارند و همیشه از همه چیز شای‌اند به‌خصوص از رفتار معلم و دانش‌آموزان و همیشه از این شکایت دارند که به آنها توجه لازم نمی‌شود. در حالی که توقع و خواست آنهاست که بیش از حد و طبیعی است که جامعه برخورد ویژه‌ای ه‌مانند برخوردی که در خانواده می‌بینند، با آنها نداشته باشد. این‌گونه کودکان معمولاً آسنته تحمل ناگامی پایینی دارند و با کوچک‌ترین مشکل معمولاً شدیدترین عکس‌العمل‌ها را نشان می‌دهند و خیلی زود ناامید و خسته می‌شوند. در خانواده‌های سهل‌گیر، بچه‌ها از پنج خواسته‌ای که دارند به شش می‌آنها هم که مورد خواست خودشان نیست، می‌رسند.

❧ **آیا برخورد والدین در خانواده‌های سهل‌گیر چگونه به وجود آمده‌است؟**

خیلی از مواقع وقتی خانواده‌های فرزندسالار را می‌بینیم و روش‌های تربیتی آنها را بررسی می‌کنیم، به مشکلی در گذشته والدین برخوردیم. چرا والدین سهل‌گیر شده‌اند؟ معمولاً سایه زندگی گذشته ما روی زندگی کنونی دامه دارد. والدین سهل‌گیر در گذشته خودشان والدینی داشته‌اند که دو سر طیف بوده‌اند یا والدین خشن و سختگیری داشته‌اند که این موجب شده که در کودکی به خواسته‌هایشان نرسند. بنابراین هنگامی که خودشان در مقام والدین قرار گرفته‌اند چون از تربیت خودشان در کودکی احساس بدی دارند، به طور جبرانی پدر یا مادر زیادی خوب می‌شوند که والدین خیلی خوب یا زیادی خوب از آنها اِلم می‌گیریم.

❧ **نسل بعدی که در واقع فرزندان این فرزندان‌ی هستند که در خانواده‌های فرزندسالار تربیت شده‌اند، چه شیوه‌ای از رفتار را خواهند داشت؟ نسلی که این فرزندان تربیت می‌کنند، چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟**

اتفاقاً بر خلاف تصور مردم در این‌گونه خانواده‌ها کودکان والدین سهل‌گیر، معمولاً اعتمادبه‌نفس کلانی دارند و این اعتماد به نفس حقیقی نیست و در حقیقت از نظر شخصیتی ترد و شکننده و آسیب‌پذیرند و چون از دیگران توقع زیادی دارند و معمولاً به این توقعات نمی‌رسند، تا حدودی ممکن است افسردگی نیز پیدا کنند؛ این افراد اعتمادبه‌نفس شکننده و خیلی وابسته به قضاوت دیگران دارند یعنی اگر احساس کنند که از طرف دیگران مورد قبول اند اعتماد با نفس بالاتر دارند و اگر احساس کنند خیلی مورد قبول دیگران نیستند، اعتمادبه‌نفس‌شان سقوط می‌کند و ممکن است که احساس ناامیدی کنند و افسرده شوند.



نگار حسینی

❧ **آیا می‌توان گفت که فرزندسالاری در جامعه فعلی ایران با قرن‌ها مردسالاری، ارتباطی دارد؟**

نمی‌توان گفت زیرا جبرانی در کار نیست. مردسالاری هنوز هم فعال است و به اشکال مختلف در حال چالش با زن‌سالاری است. ولی فرزندسالاری آن چیزی است که فارغ از این چالش و نزاع در حال شکل و قوت گرفتن است. این وضع جدید برای هر دو سوی این رابطه یعنی زنان و مردان به یک اندازه گرفتاری را است. در گذشته خانواده‌ها برای اینکه پسر سر به راه شود، رزش می‌دادند، زنان برای اینکه مرد را به اصطلاح اهل خانواده کنند، مدام پچ می‌آوردند و مادرانی آرزوی بزرگ شدن پسران را می‌کشیدند تا در مقابل شوهران بایستند. اما امروزه ضمن اینکه هنوز این مساله به نحوی پابرجاست، مساله دیگری در حال ظهور است که به آن فرزندسالاری گفته می‌شود. فرزندسالاری برای آن مساله‌ای تازه است که مساله قبلی را حل نکرده‌ها می‌کند و مساله تازه‌ای را پیش می‌کشد. از این رو، خانواده ایرانی با مساله تازه‌ای روبه‌رو شده است که هنوز ایجاد و دامنه آن را درک نمی‌کند. البته اشتباه است اگر فکر کنیم این مساله خاص ایران است و در دیگر کشورها وجود ندارد. هم غرب سرمایه‌دارن آن را تجربه کرده و هم چین کمونیست به شکلی دیگر در حال تجربه آن است. طی یک دهه گذشته هم به لحاظ تغییرات اقتصادی و هم تغییراتی که در ساختار خانواده صورت گرفته، فرزندسالاری به عنوان یک پدیده جدید رخ نموده است. این پدیده‌ای است که به زبان دیگر آن را پیدایش والدین هلیکوپتری نام گذاشته‌اند یعنی والدینی که مثل پروانه به دور بچه‌هایشان می‌گردند و مدام آنها را تغذیه می‌کنند، مواظبان آفتاب مهتاب نبینند، سرما نخورند، کسی حرف بد به آنها نزنند، آبیومشان را سرموقع به اناقلشان می‌برند که قوی شوند، پوششان می‌کنند که گرد و خاک رویشان نشینند و حتی اگر دستشان برسد به خورشید هم می‌گویند درنیا که پوست صورت بچمان سرخ می‌شود و از این قبیل.

❧ **چرا در سبک زندگی کنونی ایرانیان، پدر و مادرها همه داروندار و انرژی خود را برای فرزندان متمرکز می‌کنند و گاهی احساس می‌شود که اصلاً به زندگی خود فکر نمی‌کنند؟**

برای اینکه چندان زندگی‌ای در کار نیست. تعریفی هم برای زندگی وجود ندارد و تنها برنامه‌ای که اغلب زوج‌ها برای زندگی خود دارند این است که ماه عمل را کجا بروند، بقیه‌اش تکرار است. یک بی‌برنامگی کشنده‌ار و طولانی که هر دو را خسته و دلزده می‌کند. این بی‌برنامگی را والدین با مشغول شدن به زندگی کودکانشان و برنامه‌ریزی برای آن، به اصطلاح روانکاو «جبران» می‌کنند. این مکانیسم جبران‌سازی سبب می‌شود آنها فکر کنند که در زندگی برنامه دارند و بی‌معنایی زندگی خود را معنادار کنند. هرچه به این برنامه می‌چسبند و برای تحقق آن بیشتر تلاش می‌کنند، بیشتر غرق می‌شوند و معنای زندگی خود را از دست می‌دهند. زندگی زناشویی در ایران از لحاظ بی‌برنامگی، اندهوایر است.

❧ **آیا در تاریخ ایران هم، اهمیت دادن به فرزندان و خرج کردن همه سرمایه‌های مادی و معنوی برای آنها، سابقه داشته است یا این یک خاصیتیه مربوط به دوران فعلی است؟**

اینکه بگوییم پدر و مادرها قبلاً خوشبخت‌تر بودند، گزافه‌گویی است. در دوران گذشته این بچه‌ها بودند که «کنار» پدر و مادر زندگی می‌کردند اما امروز این پدر و مادرها هستند که «کنار» بچه‌ها زندگی می‌کنند. به این کلمه «کنار» توجه کنید چون آن را به یک معنای دقیق به کار می‌برم. یعنی پدر و مادرها به زایدی از زندگی بچه‌ها تبدیل شده‌اند؛ زایدی‌ای که همه آن نگرانی، اضطراب و زحمت است. حتی وقتی دخترها ازدواج می‌کنند هم تن پدر و مادرها مدام می‌لرزد که مبادا شوهرش معتاد باشد، مبادا بد دل باشد، مبادا خسیس باشد، مبادا اهل خانواده نباشد و رفیق‌باز باشد و صدها مبادا و مبادای دیگر. برای پسر‌ها هم دلپره‌های دیگری وجود دارد. نکتد رزش ولخرج باشد، دزدی باشد، خانه‌داری بلد نباشد، فقط به خانواده خودش بچسبد و پسرمان را به اصطلاح بقاید و رابطه‌اش را با خواهر و مادرش قطع کند و

فرهنگ ایرانی

مسعود کوثری در گفت‌وگو با «شرق» بررسی کرد

والدین هلیکوپتری و فرزندسالاری



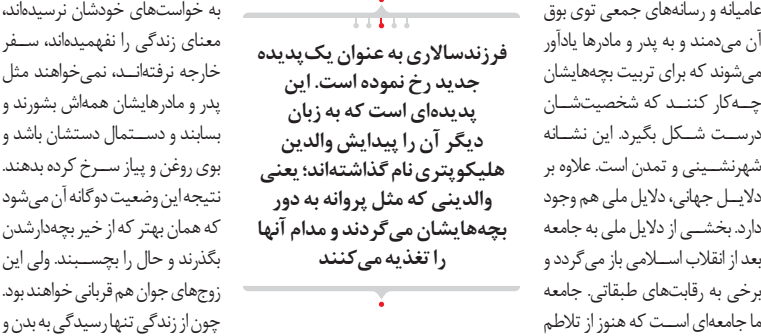
عسل: تصویر اخیر کوثری، شرق

زن از صبح که بیدار می‌شود شاغل اگر نباشد، برنامه می‌ریزد برای رساندن کودک به مدرسه و بازگر داندن او و بعدر رساندنش به کلاس زبان و کامپیوتر و ورزش و موسیقی، شب هم برنامه می‌ریزد برای اینکه چه بخورد و آیا ورزش اندازه است و قدش نسبت به قد نرمال جامعه در چه وضعیتی است و دکتر تغذیه ببرمش یا نه. پدر هم لابد باید دو، سه جایی کار کند تا دست کم هزینه این کلاس‌ها و برنامه‌های طاق و جفت تامین شود. مادر شاغل هم به ظاهر کودک را می‌سپارد به مهد و مدرسه و می‌رود اما ناچار است اولویت اول و آخرش بچه باشد. بچه پنج ساله حالا اسباب بازی نمی‌خواهد، گریه و زاری می‌کند برای پوشه‌ای که در خیابان دیده یا خانهای که باید استخر داشته باشد. پدر و مادر در چه حال‌اند؟ خسته یا فصل مشترکی به نام مشکلات یک بچه. طبیعی است این بچه وقتی بزرگ شود مشکل گسترده‌تری می‌شود که این دسته گل را اگر دختر است مگر می‌شود داد به هر کس که از راه رسید. داماد بد می‌شود و قوم شوهر، قوم‌الظالمین، پسر هم اگر باشد که مگر از سر راه آمده بگذاریم دختر مردم قایش را ببرند، عروس می‌شود وروره جادویی که مسلمان نشوند، کافر نبینند و دور باطل خانواده‌های مشکل دار، ادامه می‌یابند. با دکتر مسعود کوثری، جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه تهران در مورد پدیده فرزندسالاری در ایران و پیامدهای آن گفت‌وگو کرده‌ایم.

از این جور چیزها ولی می‌توانم بگویم که در هیچ دورهای از تاریخ ایران به این شیوه پدر و مادر فدای بچه‌ها نبوده‌اند. این سرمایه‌گذاری افراطی و بیش از حد روی بچه‌ها هم دلایل جهانی دارد و هم دلایل ملی. دلایل جهانی آن هم اقتصادی است و هم فرهنگی. تربیت بچه هم‌زمان به یک صنعت اقتصادی – فرهنگی تبدیل شده است که در آن پدر و مادرها باید هزینه‌هایش را ببردارند. بنابراین پدر و مادرها نه تنها باید در ساعات کاری‌شان زحمت بکشند و در نظام تولیدی کار کنند بلکه بچه‌هایشان را هم باید برای شرکت در نظام تولید آینده تربیت کنند؛ کلاس زبان، کلاس کامپیوتر، کلاس ورزش و حتی کلاس هنر و چیزهای دیگر. برای پاسخگویی به این نیاز‌هاهم تا دلائل نخواهد، کالا و خدمات تولید می‌شود.

پس تربیت بچه تبدیل به یک «صنعت» شده است؛ صنعت به همان معنایی که پیش از این متفکران انتقادی به آن اشاره کرده‌اند. از طرف دیگر، تربیت فرزند خودش تبدیل به یک فرهنگ شده است؛ فرهنگی که مدام کتابهای روشناسی عامیانه و رساله‌های جمعی توی بوق آن می‌دمند و به پدر و مادرها یادآور می‌شوند که برای تربیت بچه‌هایشان چه‌کار کنند که شخصیت‌شان درست شکل بگیرد. این نسل‌ه شهرنشینی و تمدن است. علاوه بر دلایل جهانی، دلایل ملی هم وجود دارد. بخشی از دلائل ملی به جامعه بعد از انقلاب اسلامی باز می‌گردد و برخی به رقابت‌های طبقاتی جامعه ما جامعه‌ای است که هنوز از تازلم

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و



نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

فرهنگ ایرانی

روانی‌اش. این مساله نوعی خودخواهی گسترده را به وجود می‌آورد که اگر در گذشته با تعداد بچه‌های زیاد (متوسط سه تا چهار بچه) کمی تعدیل می‌شد، حالا به یکی، دو بچه حتی به نزاع و ستیزه بچه‌ها هم برای به دست آوردن فضای حیاتی بیشتر هم منجر نمی‌شود. همه چیز بین همان، یکی دو بچه تقسیم شده است.

❧ **آیا می‌توانیم بگوییم که در خانواده، مدرسه، رسانه‌ها و مکان‌های عمومی جامعه، نشانه‌هایی از فرزندسالاری را می‌توان دید و به این نتیجه رسید که این پدیده همگانی شده است و ویژگی یک طبقه خاص اجتماعی نیست؟**

بله، این پدیده رو به رشد است. در عرصه عمومی البته مسا با نوعی فرهنگ خودخواهی و منفعت‌طلبی بیش از این هم مواجه بودهای ولی با رشد بچه‌های متوقع ما شاهد گروهی از جوانان هستیم که شرایط و قواعد عرصه عمومی را نمی‌توانند تاب بیاورند و به منفعت و خواست خودشان می‌انداشند. فرقی هم نمی‌کند که طرف «پراید» سوار بشود یا «کسوس»، گروهی از هر دو، اشغال بستی‌شان را از شیشه می‌گذارند و هر دو وقتی در جاده‌های بین راهی ترافیک است از شانه‌خاکی جاده از بقیه سبقت می‌گیرند؛ بنابراین، این خودخواهی و توقع از دیگران طبقه اجتماعی نمی‌شناسد و به یک فرهنگ عمومی تبدیل شده است.

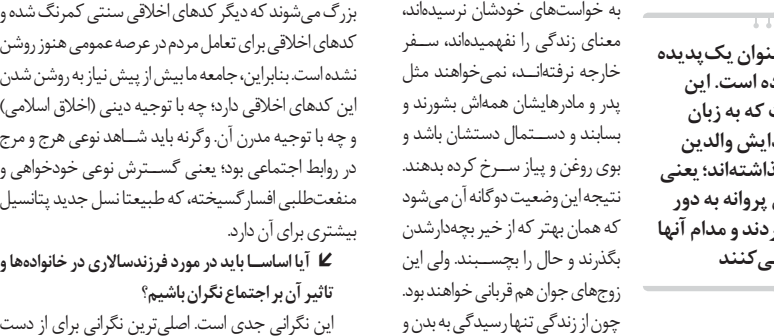
❧ **جامعه‌ای که بعدها کودکی‌ک‌ه در حال حاضر در خانواده‌های فرزندسالار تربیت شده‌اند، چگونه خواهد بود. تفاوت این جامعه با جامعه‌ای که والدین در خانواده‌های پدرسالار تربیت شده‌اند چه خواهد بود؟**

فضایی که در گذشته بود نوعی اطاعت‌گرایی استبدادی در خانواده‌ها بود که از آن تعبیر به اخلاق می‌شد. خانواده بزرگ‌سروری و پدرسالاری نوعی نظم و اخلاق را می‌طلبید که با حکایات و مثل‌ها و مثل‌های ادبی یا توصیه‌های دینی در افراد درونی می‌شد و تبدیل به نوعی اخلاق می‌شد که تا حدود زیادی در محیط خانوادگی رعایت می‌شد و در جامعه سنتی نیز کاربرد داشت؛ البته هر گاه که با منافع قومی و قبیله‌ای در تعارض نبود. با بزرگ شدن شهرها و عدم کارایی اخلاق سنتی، نوعی اخلاق غربی شهرنشینی در اواخر دوره پهلوی دوم در جامعه مطرح شد که هدف آن تعریف نحوه روابط اجتماعی در عرصه عمومی بود. این اخلاق در پی آن بود که صرف نظر از دینی بودن یا نبودن فرد، اخلاق معاشرت با آداب شهرنشینی را به‌افزاد به عنوان نوعی «تیکت» بیاورد؛ بنابراین جامعه ایران در اواخر دوران پهلوی ترکیبی از اخلاق سنتی و مدرن را داشت که هر یک بخش‌هایی از زندگی اجتماعی را سامان می‌دادند. یعنی هم بزرگ سروری و پدرسالاری بود و هم اخلاق مدرن شهری به شیوه غربی. آن در دوران پس

از انقلاب به جای آن آداب مدرن، اخلاقی که توجیه دینی و پررنگ‌تری داشت، جایگزین شد. ولی به دلیل تغییرات اجتماعی و بزرگ شدن جامعه اخلاق سنتی تغییر کرد و دیگر کاربرد قوی گذشته آن به حاشیه رفت. نسل جدید در فضای بزرگی می‌شوند که دیگر کدهای اخلاقی سنتی کم‌رنگ شده و کدهای اخلاقی برای تعلیم مردم در عرصه عمومی هنوز روشن نشده‌است. بنابراین، جامعه‌ما بیش از پیش نیاز به روشن شدن این کدهای اخلاقی دارد؛ چه با توجیه دینی (اخلاق اسلامی) و چه با توجیه مدرن آن، و گرنه باید شاهد نوعی هر و مرج در روابط اجتماعی بود؛ یعنی گسترش نوعی خودخواهی و منفعت‌طلبی افسارگسیخته، که طبیعتاً نسل جدید پتانسیل بیشتری برای آن دارد.

❧ **آیا اساساً باید در مورد فرزندسالاری در خانواده‌ها و تاثیر آن بر اجتماع نگران باشیم؟**
این نگرانی جدی است. اصلی‌ترین نگرانی برای از دست رفتن زندگی پدر و مادرهاست؛ نگرانی درباره اینکه معنای زندگی چیست و چطور باید برای یک نسل سالم و شاد برنامه‌ریزی کرد. ولی در آینده با تغییر زندگی (حدود ۱۰۰ سال دیگر)، پدر و مادها‌یی که امروز خودشان در ابتدای جوانی هستند، باید نگران باشند زیرا به دلایل مختلف نرخ باراری در حال کاهش است و پدر و مادها‌ی چند سال دیگر یک یا حداکثر دو بچه خواهند داشت؛ این تصویر قاطع نظام خانوادگی خواهد بود (البته اگر اتفاق غیرمنتظره‌ای پیش نیاید). در این شرایط پدر و مادها باید کار کنند تا از طرفی به نیازهای خودشان پاسخ دهند (سفر خراج، تفریح، بدن‌آزاری و…) و از طرفی به نیازهای بچه‌هایشان؛ وضعیتی که بدون شک مسایل بسیاری را برای نظام اجتماعی ایران پدید خواهد آورد و عدم فکر کردن و برنامه‌ریزی برای آن چالش‌های بزرگی را به وجود می‌آورد.

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و



نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

نیفتاده و مدام طی سه دهه گذشته در گیر مسایل سیاسی و اقتصادی بزرگ بوده است؛ جنگ، بازسازی، اصلاحات و… . این جامعه هنوز فرصت فکر کردن به خود را پیدا نکرده است. در این شرایط، پدر و مادرها هنوز نمی‌دانند که از زندگی مشترکشان چه می‌خواهند و چه باید بکنند؛ بنابراین، منتش را سر بچه‌های می‌گذارند که ما به خاطر شما نابود شدیم، ما به خاطر شما خودمان را فدا کردیم. زندگی معنای خودش را از دست داده است. شسور و شوقی برای زندگی کردن وجود ندارد و برنامه‌ریزی‌های پدر و مادها همه ساختگی است. از طرف دیگر، نوعی رقابت طبقاتی شدید به وجود آمده است که در آن والدین احساس می‌کنند باید هر چه بیشتر روی بچه‌هایشان سرمایه‌گذاری کنند. حالا دیگر خیلی ساده است که در روستا هم کلاس کنکور باشد و کلاس زبان خارجی و کلاس کامپیوتر. این روشنی است برای رقابت طبقاتی و

آیا اهمیت بیش از حد به فرزندان برای آینده آنها مناسب است؟

چهار شیوه تربیت فرزند

دکتر حسام فیروزی

بدویم ولسی یک دوندۀ حرفه‌ای نیاز دارد مهارت‌های بیشتری به‌دست آورد
طبق مطالعات علمی به اثبات رسیده بیش از ۶۰ درصد شخصیت روانی انسان در شش‌سال اول تولد شکل می‌گیرد و این نشان‌دهندۀ اهمیت این بخش از زندگی انسان است. هرچند تربیت فرزند امری است مستمر، اما این شش‌سال از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین دوره‌های حیات هر فرد به حساب می‌آید، البته به این نکته توجه داشته باشید که هر زمانی والدین این آموزش‌ها را ببینند می‌توانند بخش عمده‌ای از گذشته کودک را جبران کنند. در واقع، کودکی نامناسب و روابط معیوب والدین و کودک، خاستگاه بسیاری از آسیب‌های روانی است و برای جلوگیری از صدمات روانی نسل‌های بعد نیز آموزش والدین مؤثرتر خواهد بود. آسیب‌های روانی همانند یک میراث شوم از نسل‌های متدّامی به ما رسیده و تضاد قابل‌لمسی وجود دارد و آن اهمیتی است که دنیای مدرن امروز در کل به

❖ **روان‌درمانگر کودک، نوجوان و خانواده**

شماره ۱۷۲۲ • دهم ۰ • شماره ۱۷۲۲ • روزنامه شرق

دریچه

والدین با توجه بیش از حد به فرزندان از خودشان غافل می‌شوند

پدر و مادرها همچون غول جادو

فروغ پژمان

● اغلب پدر و مادرهای ایرانی به یک اصل از صمیم قلب اعتقاد دارند و آن این است که بچه آدم اگر ۶۰ سالش هم شود بچه است. همین بچه به محض تولد در مرکز توجه والدینی می‌شود که از آن پس تمام تلاش خود را برای آسایش او به کار می‌گیرند و به اعتراف خودشان از همه خواسته‌هایشان می‌گذرند تا فرزند یا فرزندانشان کمبودی را احساس نکنند. این میان آنچه بیشتر اوقات مغفول می‌ماند روابط میان والدین است.

دلمان نمی‌خواهد کمبودی داشته باشند
در گذشته نه‌چندان دور با ۱۲، ۱۰ بچه قدونیم‌قدی که بیشتر با کمک ابر و باد و مه و خورشید و فلک و البته با همیاری بچه‌های اول و دوم بزرگ می‌شدند و در حالی که سیستم خانواده بر پایه پدرسالاری بنا بود، خواسته‌ها و نیازهای فرزندان در اولویت خانواده‌ها قرار نداشت. خاتم سپهری، ۵۹ ساله و معلم بازنشسته مقطع دبستان می‌گوید: «ما سه تا خواهر بودیم و پنج‌تا پسر. آن هم کجا؟ در خانهای که فقط دو اتاق داشت و یک سالن پذیرایی که همیشه درش قفل بود و فقط موقع میهمانی‌ها رنگش را می‌دیدیم.» خاتم سپهری می‌گوید او به همراه خواهر و برادرهایش توی همین خانه نقلی بزرگ شدند و درس خواندند و شکایتی هم نداشتند. «می‌شد حرفی بزنیم، اگر سرمایه‌ان درمی‌آمد می‌گفتند همین که هست. حالا بچه‌های این زمان اتاق که هیچی، ماشین اختصاصی می‌خواهند.» او اعتراف می‌کند که چون خودش آن روش زندگی را دوست نداشته، همیشه تلاش کرده که سه‌فرزندش کمبودی نداشته باشند. «می‌دانم موفق بودم یا کار درستی کردیم اما من و همسرم می‌خواستیم آنها در خانه ما تجربه نداشت باشند. ولی با پرسش شما بله فکر می‌کنم از خودمان گذشته‌یم و همه وقتمان را برای آنها صرف کردیم.» پدر و مادها‌ی زیادی هستند که همچون خاتم سپهری اعتقاد دارند باید تمام توان خود را صرف خواسته‌های فرزندانشان کنند. آقای سامان، ۳۸ساله، مامیزتشک و دارای یک پسر ۹ ساله است، «به‌نظر من وقتی بچه‌ای به دنیا می‌آوری باید تمام تلاشت را بکنی تا بهترین زندگی را داشته باشی. من و همسرم از همدیگر غافل نیستیم اما دلم نمی‌خواهد یک روزی هم مثل خودم که برگشتم به پدر و مادرم گفتم چرا من را به دنیا آوردند، بچه من هم همین حرف را به ما دو تا زدند»

خانواده‌ها با یکدیگر رقابت دارند

حسین ابراهیمی‌مقدم، روانشناس و استاد دانشگاه دربارۀ دلایل توجه بیش از اندازه پدر و مادها به فرزندان می‌گوید: «کثر والدین امروز، خودشان فرزندان دیروز هستند که در گذشته پدرانشان کافی مورد توجه قرار نگرفته‌اند و همیشه این ذهنیت را با خودشان داشته‌اند که وقتی صاحب فرزند شدند این کمبودها را برای فرزندانشان از میان ببرند» ابراهیمی‌مقدم با بیان اینکه به طور مثال وقتی پدر و مادر در زمان کودکی از داشتن یک اسباب‌بازی خاص محروم بوده‌اند، سعی می‌کنند که محض اینکه فرزندشان در آن سن خاص قرار گرفت، آن اسباب‌بازی را برایش فراهم کنند. اضافه کرد: «متأسفانه پدر و مادها کمتر به عنوان پدر یا مادر بلکه بیشتر والد یا والده محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر این تفکر را دارند که باید تا آنجایی که ممکن است وضعیت فیزیولوژیکی فرزندانشان را مورد توجه قرار بدهند و فراموش کرده‌اند که توجه و محبت به فرزندان یکسری اصول دارد و اولین اصل این است که انسان به خودش توجه کند و برای خودش هم اهمیت قابل باشد و خودش را دوست داشته باشد.» به گفته این استاد دانشگاه از دیگر دلایل توجه بیش از حد به فرزندان را باید در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جستجو کرد. «بسیاری اوقات فشار این هستیم که پدر و مادها به دلیل احساس لطیف پدر و مادر بودن و عشق‌ورزی به فرزندانشان تصمیم می‌گیرند اصطلاحاً لقمه را به دهان خودشان بگیرند و به فرزندانشان بدهند. در واقع حاققل امکانات را استفاده نمی‌کنند تا فرزندانشان از امکالت بیشتری برخوردار باشند» حسین ابراهیمی‌مقدم، چشم‌پزشم‌پشمنی را هم در بروز رفتارهای بیش از حد محبت‌آمیز پدر و مادها دلیل می‌داند. «اگر فردی برای فرزندش کاری انجام می‌دهد خانواده‌های دیگر هم به رغم اینکه در فشار قرار دارند باید این کار را بکنند و در غیر این صورت احساس گناه خواهند داشت.»

می‌خواهیم عذاب وجدان نداشته باشیم

این میان یک عده از پدر و مادها هم وجود دارند که قبول دارند که کارشان چندان درست نیست اما باز هم نمی‌توانند در برابر خواسته‌های بچا و حتی نالنجای فرزندانشان مقاومت کنند. خاتم کارگشا، ۴۵ساله و فوق‌لیسانس علوم سیاسی است. او اعتقاد دارد که او و همسرش همچون غول جادو مدام آرزوها و نیازهای دو فرزندشان را برآورده می‌کنند. «این طوری آنها همیشه خوشحال هستند و کمبودی احساس نمی‌کنند. دخترم ۱۴ ساله و پسرم هشت‌ساله است. نگرانی ما این است که آنها وقتی بزرگ و وارد اجتماع شوند، نتوانند به تنهایی گلییم خودشان را از آب بیرون بکشند.» خاتم کارگشا با نگاه به خانواده‌های اطرافش لیخند تلخی می‌گوید: «چشم‌آب نمی‌خورد، بچه‌های برادرم حتی با اینکه ازدواج کرده‌اند و زندگی مستقلی دارند اما باز هم نگاهشان به دست پدر و مادرشان است. ما علاوه بر اینکه خودمان را فراموش می‌کنیم ناخواسته ظلمی هم به بچه‌هایمان می‌کنیم که دودش در آینده هم در چشم ما می‌رود و هم در چشم بچه‌ها»